

نقشه‌ی راه اولیه برای موضوع توسل به انبیا و اولیا

حیدر حب الله

ترجمه: محمد رضا ملانی

سؤال 1: در قضیه‌ی توسل به پیامبر و اهل بیت ایشان، دغدغه‌ی ذهنی زیادی دارم. آیا می‌توانید برای من نقشه و چارچوبی را به تصویر بکشید که اختلاف در این موضوع را مشخص کند؟ این مساله در نزد بسیاری از ما تبدیل به معضلی شده و در منطقه‌ی ما (آذربایجان) بین جریانات مختلف، نزاع بزرگی پیرامون این موضوع، درگرفته است. از شما تشکر می‌کنم.

پاسخ: موضوع توسل از موضوعاتی است که پیوسته در نظر من، آکنده از بی‌نظمی در تحقیق می‌باشد. همین مساله به طور مکرر باعث شده برخی از امور در نزد بسیاری از مردم با یکدیگر خلط شوند و منجر به انتقال از یک تفکر به تفکری دیگر گردد در حالی که بین این دو تفکر هیچ ارتباط ضروری و ملازمه‌ای وجود ندارد. با توجه به شعبه‌ها و شاخه‌های متعددی که این موضوع دارد، اشاره‌ای به چاقوب اصلی این بحث از نگاه خودم می‌کنم؛ از خلال این چارچوب، خطاهای روشی که از سوی برخی در هنگام بررسی و فهم این موضوع رخ داده، روشن می‌گردد. همچنین تفصیلات این بحث نیز واضح خواهد شد که نیازی به ذکر آن نخواهد بود.

می‌توان موضوع توسل را در ضمن دو محور اساسی بررسی کرد:

محور اول: مفهوم توسل و معنای آن

در اینجا باید دو معنای اساسی که برای توسل وجود دارد را بررسی کنیم:

معنای اول توسل:

معنای اول توسل عبارت است از روی آوردن به خداوند متعال به وسیله‌ی دعا و درخواست حاجت از او به ضمیمه‌ی قسم به حق محمد و آل محمد و به حق اولیاء و صالحین و امثال آن. مثلاً می‌گویید: «خداوندا به حق محمد و آل محمد، گناه مرا ببخش». و یا می‌گویید: «خداوندا به حق محمد و آل محمد و به حق بندگان صالحت، از رزق حلال و واسع خود به من روزی بده». و امثال این تعابیر.

در جایز بودن این معنی از توسل بین تمام مسلمین هیچ اختلافی نیست. نصوص دینی زیادی از هر دو گروه – شیعه و سنی – در جواز این گونه توسل‌ها وارد شده است. البته ملاحظاتی از سوی برخی جریان‌های سلفی در این معنی از توسل یافت می‌شود.

معنی دوم توسل:

معنای دوم توسل عبارت است از روی آوردن به خود واسطه‌ها به وسیله‌ی دعا. این معنی از توسل دو شکل اصلی دارد:

1. از واسطه خواهی که در پیشگاه خداوند برای تو دعا کند. مثلاً می‌گویی: «ای محمد؛ از خداوند درخواست کن به من فرزند صالحی عطا بفرماید» و یا اینکه می‌گویی: «ای حسین؛ از خداوند درخواست کن شهادت در راهش را همانطور که نصیب شما کرد روزی من نیز بگرداند». این، شبیه به همان چیزی است که پسران حضرت یعقوب انجام دادند آن هنگام که از او خواستند – آنگونه که از درخواست آنها و جواب او فهمیده می‌شود – برای آنها در پیشگاه خداوند استغفار کند.²

2. از واسطه خواهی آنچه را که در نظر داری برآورده کند. مثلاً می‌گویی: «ای محمد به من روزی بده» و یا می‌گویی: «یا علی مرا از آتش نجات بده» و امثال این تعبیرات. همچنین یکی از این نمونه‌ها، هنگامی است که شخصی مریض می‌شود و او را به نزد پیامبر و یا وصی یا ولی می‌برند و در مقابل او می‌گویند: «به همراه پسر مریضم پیش تو آمدم و از تو می‌خواهم او را شفا دهی». و امثال‌های دیگری از این قبیل.

این معنی و شکل از توسل، محل اختلاف و نزاع بزرگی بین مسلمین شده است. گمان می‌کنم مرکز و محور اختلاف، در درجه‌ی اول اینجاست؛ مخصوصاً اختلافی که بین مسلمین غیر سلفی وجود دارد. در همین جا، تفصیلات دیگری نیز ظاهر می‌شود مانند تفصیل بین دعا از اشخاص زنده و دعا از اموات و نیز کمک خواستن از احیاء و کمک خواستن از اموات. دو گروه موافق و مخالف به طور مفصل در اینجا وارد بحث شده‌اند که می‌توانید به مباحث آنها در محل خودشان، رجوع کنید.

محور دوم: دیدگاه‌ها درباره‌ی دو معنای توسل

در اینجا باید در دو سطح بحث را ادامه داد:

سطح اول: از دیدگاه علم کلام

آیا توجه و روی آوردن به نبی یا ولی یا وصی به وسیله‌ی دعا و نیز درخواست از خداوند به حق این ولی و نبی و ... کفر یا شرک است؟

². سوره‌ی یوسف؛ آیات 97 و 98.

این همان بحث کلامی مشهوری است که نزاع سنگینی در آن، بین سلفی‌های اهل سنت از یک طرف و شیعیان و صوفیان و مسلمین غیر سلفی از طرف دیگر واقع شده است. حتی قبل از عصر ابن تیمیه حرانی (موفای 728 قمری) ادعا شده بود که تمام مسلمین اجماع دارند این نوع توسل، منافاتی با ایمان ندارد.

در این سطح از بحث، مسأله‌ی فوق از چند منظر دیگر مورد بررسی قرار می‌گیرد که مهمترین اینها عبارتند از:

1. منظر کلامی و اعتقادی: آیا شخصی که توسل می‌کند واسطه را خدا می‌داند یا خیر؟ آیا این شخص، واسطه را در تاثیر و اجابت دعا، مستقل از خداوند می‌داند یا خیر؟ کسانی که توسل می‌کنند می‌گویند ما قائل به خدا بودن واسطه نیستیم و وی را در تاثیر و اجابت دعا، مستقل از خداوند نمی‌دانیم؛ در حالی که طرف مقابل، آنها را متهم می‌کنند که واسطه را خدا می‌دانند. لذا باید این مسأله را بررسی کرد که توسل – مخصوصاً به معنای دوم آن یعنی توجه و روی آوردن به غیر خدا به وسیله‌ی دعای از او – آیا مستلزم اعتقاد به خدا بودن واسطه است یا خیر؟ همین جا مناسب است بحث شود که آیا اعتقاد به ولایت تکوینی پیامبر یا وصی و یا عارف یا غیر اینان حتی بعد از فوت، مستلزم شرک است یا خیر؟ آیا در این اعتقاد، شبهه‌ی شرک وجود دارد؟ همچنین مناسب است پیرامون حیات برزخی در همین جا بحث شود که آیا این حیات، ثابت است یا خیر و اگر ثابت است برای همه این حیات برزخی وجود دارد یا برای برخی از مردم؟

2. منظر کلامی عملی: منظور این است که آیا این شیوه و سلوک – یعنی توسل – به تنهایی و قطع نظر از اعتقاد ذهنی و عقلی شخصی که اینگونه توسل می‌کند، شیوه‌ای مشرکانه است یا اینکه شیوه و سلوک و رفتاری موحدانه می‌باشد و یا اینکه سلوکی است که منافاتی با توحید ندارد و یا سلوکی است غلو آمیز؟

اما چرا بین این دو منظر، تفکیک کردیم در حالی که عمل و فعل و سلوک، از شئون علوم شریعت – یعنی فقه – است نه از شئون علوم اعتقادی و کلامی؟ پاسخ این است که وقتی مسأله‌ی شرک بین جریانات مختلف اسلامی مطرح می‌شود هم یک بُعد نظری و اعتقادی پیدا می‌کند و هم یک بُعد عملی و رفتاری. زیرا کسی که برای بُت، نماز می‌خواند و سجده می‌کند و البته اعتقاد دارد این بُت در افعالش، مستقل از خداوند نیست در عین حال از خداوند کناره گرفته و عبادات خود را برای بُت قرار می‌دهد؛ شرک این شخص، شرک در عبادت بوده و شرک عملی است به این معنی که این شخص، غیر خداوند را موثر و فاعل واقعی و مستقل در عالم نمی‌داند ولی ارتباط عبادی خود را بر غیر خداوند – مثلاً بُت – قرار می‌دهد و برای بُت نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد و نذر می‌کند و قربانی برای آن تقدیم می‌کند و حیوانات را به اسم بُت، ذبح می‌کند نه به اسم خداوند، و بُت خویش را به عنوان حامی و نگهدار خود از خطرات و نیز ایمنی از خوف و ترس، در سفرها به همراه دارد و برای برکت و خیر، آن را مسح می‌کند و در عین حال، می‌داند که بُت و هر آنچه که دارد، فقط ملک خداوند متعال است. این دیدگاه، معتقد است شرک عرب جاهلی و مشرکین قریش، به این شکل – یعنی شرک در عبادت – بود. حتی اگر به مشرکین زمان کنونی نگاه کنیم – آنگونه که درباره‌ی برخی شهرهای هند و چین می‌گویند – خواهیم دید که در نظر و اعتقاد به خداوند واحد و

أَحَدٌ، ایمان دارند ولی سلوک عملی و شیوهی عبادی آنها مشرکانه است. برای همین هم عرب می‌گفت – آنطور که قرآن به ما خبر می‌دهد: «... مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى»³ پس خداوند متعال، غایت و هدف است و بُت در واقع واسطه‌ی رسیدن به این غایت می‌باشد. عرب در زمان جاهلیت، در هنگام لبیک حج، این جمله‌ی مشهور را می‌گفت: «لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک، الا شریکا هو لک، تملکه و ما ملک». بُت، شریک خداوند بود ولی در عین حال مملوک او نیز بود و هر سلطنت بُت، ذیل سلطنت خداوند قرار می‌گرفت.

بر همین اساس، کسانی که معتقد به شرک بودن توسل هستند بر این باورند که هر نشانه‌ای که شرک در آن اجرا و اعمال می‌شود نشانه‌ای مشرکانه است؛ لذا بُتها نشانه‌ای مشرکانه می‌باشد؛ زیرا عرب، شرک خود را از طریق ارتباط با آن اعمال می‌کرد؛ و الا این بُتها چیزی جز سنگ نبودند. این افراد، همین قانون را از اینجا گرفته و بر مرقدها و مزارهای انبیاء و ائمه و اولیاء تطبیق کردند و معتقدند باید اینها را از باب وجوب تخریب نشانه‌های شرک، خراب کرد همانطور که پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه‌ی مکرّمه بعد از فتح، این کار را انجام داد و نشانه‌های شرک را در کعبه خراب کرد. این تفکر معتقد است کار آنها شبیه کار پیامبر و در راستای همان است.

از همین جاست که اهمیت بررسی کلامی مفهوم توحید و شرک در بُعد عملی و نیز بررسی تاریخ شرک و مفهوم آن در زندگی عرب قبل از اسلام آشکار می‌شود و متوجه می‌شویم که بررسی کلامی ابعاد نظری و اعتقادی توحید و شرک، کافی نیست. این، از خطاهای بزرگ گفتمانی است که مشاهده می‌کنید بین برخی از طرفداران توسل و برخی از مخالفانشان واقع شده است. برخی از مخالفان توسل، همین معنی از شرک – یعنی شرک عملی و رفتار مشرکانه - را در نظر دارند در حالی که طرفداران توسل، در صدد نفی شرک اعتقادی در توسل هستند؛ یعنی سعی می‌کنند مستقل بودن واسطه در تاثیر و اجابت دعا را نفی کنند. لذا یکی از طرفین نزاع، شرک عملی را در نظر آورده و طرف مقابل، شرک نظری را قصد کرده است. لازم است این مساله با این روشی که گفتیم بررسی شود تا صورت نزاع، روشن تر گردد.

طرفداران توسل گاهی بین سلوک و رفتار خود و سلوک و رفتار عرب مشرک در زمان جاهلیت، فرق هایی را ذکر می‌کنند و معتقدند مقایسه‌ی سلوک آنها با سلوک عربی جاهلی، ظلم بزرگی است و این مقایسه، قیاس مع الفارق است؛ چگونه این مقایسه درست است در حالی که طرفداران توسل، برای خداوند نماز می‌خوانند و برای او قربانی می‌دهند و عبادات را فقط برای خداوند می‌آورند و سجود برای غیر خداوند را نیز حرام می‌دانند و مسائل دیگری که مطرح می‌شود.

بررسی این مساله به روش عملی و به دور از اختلاف مذهبی و طائفه‌ای، از مهمترین مباحث ضروری بحث توسل و ارتباط توسل به مساله‌ی شرک و توحید در اسلام است.

خوب است در اینجا به مسأله‌ی مهم دیگری نیز اشاره کنیم و آن مسأله‌ی استعانت و کمک خواستن و یا توسل به غیر خداوند - مخصوصاً اموات - است. این مسأله غالباً مورد بحث و نزاع بین دو طرف واقع می‌شود. یک طرف برای اثبات اینکه استعانت و یاری جستن فقط و فقط باید از خداوند متعال باشد به آیه‌ی پنجم سوره‌ی فاتحه - ای‌ک نعبد و ای‌ک نستعین - استناد می‌کنند. گروه مقابل نیز ادعای فوق را اینگونه نفی می‌کنند که ما از پزشک و معلم و مهندس و ... نیز کمک می‌خواهیم. من معتقدم باید طرفین نزاع، جهت قطب‌نمای بحث را به سمت دیگری بچرخانند. آنها باید بحث خود را به این سمت هدایت کنند که استعانت و توسل، گاهی به عنوان دو پدیده‌ی غیر قدسی و غیر دینی لحاظ می‌شوند و گاهی هم به صورت پدیده‌های قدسی و دینی. وقتی کسی به نزد طبیب می‌رود، از او کمک می‌خواهد و استعانت می‌طلبد. پیامبر ما و دیگر پیامبران نیز همه برای رسیدن به هدف‌های خود، از وسائلی کمک می‌گرفتند و این یک مسأله‌ی طبیعی است و قطعاً مسأله‌ی «وجوب استعانت فقط و فقط از خداوند متعال» ناظر به این موارد نیست؛ در غیر این صورت، وضعیت مسلمین به همراه پیامبرشان، متفاوت می‌شد و از اشیاء و وسائیل پیرامون خود هیچ کمکی نمی‌گرفتند. محور نظریه‌ی استعانت و توکل و توسل و مفاهیم دیگر - البته فرصت کم است و به اختصار می‌گویم - این است که چنین پدیده‌هایی، تبدیل به حالاتی دینی و عبادی در ارتباط با غیر خداوند شوند. مثلاً استفاده از بُت برای شکستن شیشه، کمک گرفتن و استعانت جستن از بُت در قالب یک حالت قدسی و ماورایی و دینی نیست. فرض کنید شما از معلم کمک می‌طلبید تا شیمی یا ریاضی بیاموزید. کمک گرفتن از معلم برای یاد گرفتن شیمی و فیزیک، غیر از استعانت و یاری جستن از یک تکه سنگ آن هم در قالبی دینی و الهی و پناه بردن به آن - همچون پناه بردن دینی و قدسی به خداوند متعال - برای فهمیدن شیمی و یا ریاضی است. توجه به تفاوت این دو حالت، کمک می‌کند بحث در این موضوع، منظم شود.

پیشنهاد می‌کنم به این مسأله به صورت واضح توجه شود. ابتدا باید درباره‌ی استعانت غیر قدسی و غیر دینی بحث و تحقیق شود سپس در استعانت قدسی و دینی - اگر این تعبیر صحیح باشد - و معتقدم مرکز و محور نزاع و اختلاف، در این است که آیا کمک طلبیدن و استعانت از یک شخص یا یک شیء در حالتی که برای آن شخص یا شیء، وضعیت قدسی به همراه قدرت تاثیر الهی و ماورایی تصور شده است - حتی به صورت غیر مستقل - صحیح است یا خیر؟ پیشنهاد می‌کنم در این مسأله، فکر شود. اگر این مسأله مورد تحقیق و تفکر قرار گیرد برخی از مشکلات بحث حل خواهد شد حتی در وقت برخی از محققین صرفه جویی می‌شود.

سطح دوم: بررسی موضوع از منظر شرعی

مقصود من از این سطح، بررسی موضوع فوق، قطع نظر از نگاه کلامی و اعتقادی است؛ مثلاً فرض کنیم همه به این نتیجه رسیده‌ایم که توسل با هر دو معنا و شکل هایش، منافاتی با توحید ندارد؛ نظر شریعت و فقه درباره‌ی این سلوک و شیوه و رفتار چیست؟ آیا با آن موافق است یا آن را رد می‌کنند و یا به اختیار و انتخاب انسان وامی‌گذارد و یا یک نگاه مشخصی درباره‌ی آن دارد؟

در این سطح از بحث - که بر عهده‌ی بررسی‌های فقهی و اخلاقی و حدیثی و قرآنی است - باید به دو مرحله‌ی زیر توجه کنیم:

مرحله اول: بحث از جواز و عدم جواز توسل

در اینجا باید بحث شود که قطع نظر از مسأله‌ی شرک، آیا توسل حرام است؟ آیا دلیلی از قرآن یا سنت وجود دارد که این نوع دعا کردن را حرام کند یا خیر؟ و آیا در قرآن و سنت، دلیلی یافت می‌شود که مباح بودن و جایز بودن این نوع دعا کردن را ثابت کند یا خیر؟

غالب بحث‌هایی که بین مسلمین واقع می‌شود - بعد از بعید شمردن مسأله‌ی شرک - در این مرحله قرار دارد. کسانی که معتقدند توسل از منظر شریعت، مباح و جایز است به مجموعه‌ای از نصوص دینی که در قرآن و سنت آمده استناد می‌کنند تا جواز توسل را - حال به معنای توسل به احياء و یا توسل به احياء و اموات که مرکز معرکه‌ی کبری بین طرفین نزاع همین جاست - ثابت کنند؛ مانند آیاتی که می‌گوید فرزندان یعقوب از ایشان خواستند تا برای آنها استغفار کنند و یا آیات استغفار پیامبر برای مسلمین؛ همچنین به آیه‌ای استناد می‌کند که به مسلمین امر می‌کند برای تقرب به خداوند، وسیله‌ای بجویند (مائده: 35 و اسراء: 57). و نیز به برخی از روایات پیامبر یا روایات زمانه و عصر ایشان و یا دوره‌ی اول تاریخ اسلامی پیامبران توسل به پیامبر یا قبر ایشان و ... استناد می‌کنند مانند حدیث طلب باران عمر با توسل به عباس (عموی پیامبر) و یا روایت ضریر و نیز روایت دعا کردن پیامبر برای فاطمه بنت اسد و حدیث توسل آدم به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و نیز روایت «توسل کنید به مقام و منزلت من»⁴ و ... همچنین به روایاتی استناد شده که دلالت بر جواز توسل - مخصوصاً به معنای اول آن - دارد و در مصادر حدیثی شیعیان وارد شده است.

در مقابل نیز کسانی که توسل را حرام می‌دانند به برخی از ادله که به نظر آنها صدور و دلالت آنها صحیح است استناد می‌کنند مانند: «ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا» (جن: 18) و علاوه بر این، در سند و دلالت ادله‌ی قائلین به جواز توسل نیز مناقشه می‌کنند و حتی برخی از ادله‌ی قائلین به جواز توسل را، به نفع خود می‌دانند مانند روایت طلب باران عمر با توسل به عباس. همچنین تفسیر کاملاً متفاوتی از آیات کمک گرفتن از وسیله و واسطه قرار دادن وسیله - و ابتغوا الیه الوسیلة - ارائه می‌کنند و توسل جایز و مباح را منحصر در توسل به اسماء حسنا‌ی خداوند و عمل صالح و توسل به دعای انسان زنده و مانند اینها می‌دانند.

بحث و بررسی فقهی توسل - و بررسی جواز یا عدم جواز توسل - به نظرم باید از دو زاویه صورت گیرد:

1. زاویه و بُعد فردی: به این معنی که بررسی شود آیا جایز است برای من که الآن به یکی از پیامبران

توسل بجویم در حالی که سیره‌ی عمومی من، دعا فقط برای خداوند است؟

2. زاویه و بُعد غیر فردی: به این معنی که بررسی شود آیا جایز است حالت دعا به صورت توسل، تبدیل

به یک فرهنگ عمومی و غالب شود و یا حداقل تبدیل به یک فرهنگ و شیوه‌ی هم تراز با فرهنگ

دعای برای خداوند و روی آوردن به او بدون واسطه شود یا خیر؟

بین این دو جنبه فرق است. گاهی ممکن است یک فعل به تنهایی جایز باشد ولی اگر همین فعل به شکل فرهنگ عمومی و دینی درآید حرام باشد از این جهت که تبدیل به بدعت می‌شود (توجه شود که بدعت در

4. توسلوا بجاهی.

نزد تمام علمای دین، با تشریح حرام متفاوت است). این مسأله، مربوط به بحث بدعت در فقه اسلامی است و برای همین می‌بینیم که برخی از علمای اسلامی یک فعل را جایز می‌شمارند و در عین حال اجازه نمی‌دهند تبدیل به یک عادت دینی غالب تبدیل گردد. در فقه بحث می‌شود که اگر توسل به تنهایی جایز باشد، با توجه به ارتباط آن با دعا - که مسأله‌ای دینی محسوب می‌شود - آیا جایز است که دعای با واسطه - یعنی توسل - تبدیل به یک پدیده‌ی دینی عمومی و فرهنگ وسیع مردمی شود؟ به گونه‌ای که بر فرهنگ دعای بدون واسطه در پیشگاه خداوند غلبه کند و یا حداقل هم سطح آن گردد؟ این موضوعی است که به نظر من بحث را می‌شکافد و باعث روشن تر شدن آن می‌شود و چه بسا بسیاری از آن غافل هستند.

مرحله‌ی دوم: تشویق به توسل یا تشویق به عدم توسل

این بحث بعد از جایز بودن توسل حتی به اموات مطرح می‌شود. یعنی ابتدا باید ثابت شود نه تنها هیچ مشکل اعتقادی و شرعی در توسل - حتی به اموات - وجود ندارد بلکه به وسیله‌ی دلیل شرعی یا اصل عدم حرمت، جواز آن ثابت است. بعد از این مباحث، نوبت به این مرحله می‌رسد؛ در این مرحله بررسی می‌کنیم آیا دعا و درخواست از غیر خداوند، یک نوع دعا است که شریعت اسلامی و دین حنیف، ما را به آن تشویق و ترغیب می‌کند یا خیر؟ لذا برای اثبات مطلوب بودن توسل در شریعت، نمی‌تواند به جایز بودن توسل از نظر شرع، اکتفا کرد؛ بلکه لازم است دلیل دیگری - غیر از دلیلی که جواز توسل را ثابت می‌کند - نیز اقامه کنیم که ثابت کند دین اسلام، مسلمین را به این نوع دعا کردن فرامی‌خواند و ترغیب می‌کند. دلیل بر جواز توسل غیر از دلیل بر تشویق دین به سوی توسل است.

اختلاف در این مرحله در واقع، میان جریاناتی است که قائل به جواز توسل هستند. در اینجا گفته می‌شود توسل به معنای اولش - یعنی دعای برای خداوند با قسم دادن او به حق فلانی و فلانی - مطلوب دین است و اسلام به این نوع توسل، تشویق می‌کند؛ زیرا نصوص دینی زیادی از سنت وجود دارد که تعداد آنها به ده‌ها روایت می‌رسد. اما نوع دوم از توسل - مخصوصاً به شکل دوم آن که دعا و درخواست از پیامبر یا اولیا برای رفع حاجات و نیازها است به ویژه وقتی از دنیا رفته باشند - مورد اختلاف است. زیرا گروهی بر این باورند نصوص دینی که در رابطه با این گونه دعا کردن وارد شده بسیار کم و نادر هستند. این گروه خاضعانه از طرف مقابل می‌خواهد این نصوص را بیاورد و بررسی کند؛ در اینجا است که مشاهده می‌شود فقط تعداد بسیار کمی از روایات وجود دارد که انجام این نوع توسل را به صورت عادت و روش ثابت می‌کند یا دعوت به این نوع از دعاها می‌کند و البته سند همه یا اکثر آنها نیز ضعیف است. این در حالی است که اکثر ادعیه‌ای که در قرآن و سنت در نزد همه مذاهب وارد شده و به صدها آیه و روایت می‌رسد همه‌ی آنها انسان را دعوت می‌کند به توجه و روی آوردن به خدا به وسیله‌ی دعا. با این وصف، چگونه از نظر عقل، جایز است که این فرهنگ وسیع از دعاها را - که ما را دعوت به سوی درخواست از خداوند ولو با قسم به حق فلان و فلان می‌کند - رها کنیم و به برخی از روایاتی که بسیار اندک هستند و از ضعف سند رنج می‌برند استناد کنیم؛ نصوص کمی که حتی احتمال دارد برخی از آنها، اصلاً روایت نباشند و برخی از آنها در قرون اخیر پیدا شده اند. آیا با این نصوص کم آنها با این وضعیت بفرنجی که در اعتبارشان وجود

دارد می‌توان ادعا کرد بنای دعا در اسلام بر توسل به این معناست و یا آیا می‌توان ادعا کرد دین اسلام، به این نحوه از توسل تشویق می‌کند؟

مسأله‌ی عجیب‌تر اینکه چگونه می‌توان فرهنگ عمومی مسلمین را بر توسل به معنای دوم بنا نهاد در حالی که از قرآن و سنت، به همراه صدها نصوص دینی – که در صحیفه سجادیه و علویه و صادقیه و ... قابل مشاهده است – چنین بر می‌آید که دین اسلام مایل است فرهنگ عمومی مسلمین در موضوع دعا، با ادبیات درخواست مستقیم از خداوند متعال شکل بگیرد؟ علاوه بر این، حتی اگر آیات وسیله⁵ را مرتبط به پیامبر و اهل بیت ایشان بدانیم باز هم مناقشاتی پیرامون ارتباط این آیات به موضوع دعا وجود دارد. ارتباط این دو آیه با پیامبر و اهل بیت ایشان – آنطور که در برخی روایات به آن اشاره شده است – به معنی ارتباط داشتن این دو آیه به موضوع مورد نظر ما یعنی دعا نیست مگر اینکه دلیل خاصی این ارتباط را ثابت کند؛ در غیر این صورت، اگر امر قرآن به آوردن «وسیله» شامل دعا هم بشود باید قائل به وجوب توسل شویم نه جواز آن! و در آن هنگام، باید این سؤال را پرسید که اگر این توسل، واجب باشد چگونه صدها دعای مذکور در نصوص دینی، بر عکس این وجوب هستند؟

این، همان نزاع و اختلاف اساسی است که در درون فائلین به جواز توسل وجود دارد مخصوصاً در مذهب امامیه.

با این توضیحات روشن می‌شود:

1. بحث کلامی و اعتقادی، برای بررسی و اثبات جواز توسل و یا حرمت آن، کافی نیست بلکه باید علاوه بر آن، بحث فقهی نیز ورود پیدا کند البته بدون لحاظ مسأله‌ی شرک و توحید.

2. اثبات جواز فردی یا حتی جواز اجتماعی توسل، برای ترویج و تشویق فرهنگ توسل به عنوان یک سلوک و رفتار دینی در دعا کردن، کافی نیست بلکه برای جواز یا عدم جواز این ترویج و تشویق، باید مجموع ادعیه‌ای که در قرآن و سنت وجود دارد مورد بررسی و مقارنه قرار گیرد تا مشخص شود کدام شیوه‌ی دعا کردن، مطلوب دین است و کدام شیوه، فقط یک طریق و روش جایز است و نه بیشتر.

لذا از فقدان دلیل بر حرمت توسل نمی‌توان به این مرحله رسید که شریعت اسلام، تشویق و ترغیب به توسل کرده و آن را به عنوان یک شعار دینی معرفی می‌کند. باید دقت کرد. این عناوین در اذهان بسیاری از مردم بایکدیگر اشتباه می‌شود.

3. فرض کنیم دلیل شرعی بر حرمت توسل وجود دارد و توسل حرام گردد؛ باز هم این حرمت به تنهایی برای اثبات شرک بودن توسل کافی نیست. نمی‌توان به خاطر حرمت یک فعل، مشرکانه بودن آن

⁵ منظور دو آیه‌ی زیر است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (مانده: 35)

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا (اسراء: 57).

را نتیجه گرفت. حتی با این فرض که فلان فعل در نظر شما بدعت است نیز نمی‌توان مشرکانه بودن آن فعل را نتیجه گرفت.

همچنین بایسته است بین دو مفهوم زیارت قبور و توسل تفکیک شود. گاهی ممکن است انسان، قبری را زیارت کند و این زیارت را یکی از اعمال مستحب بداند ولی در عین حال، متوسل به قبر و صاحب قبر نشود بلکه این کار را حرام یا مکروه بداند؛ مانند کسی که به زیارت قبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یا مسجد النبی و یا بیت الله الحرام می‌رود بدون اینکه اعتقاد به توسل به اینها داشته باشد و بدون اینکه به این امور توسل کند؛ بلکه این شخص در آنجا به خداوند متعال توجه می‌کند. همچنین مانند کسی که به صاحب قبر سلام می‌کند؛ سلام بر صاحب قبر حتی اگر در نزد شما باطل باشد ولی در عین حال، غیر از توسل است. باید متوجه این مسائل بود تا دچار التقاط نشد.

4. باید بین معنی اول توسل و معنی دوم توسل به دقت تفکیک کرد و این دو را از هم جدا نمود. بسیاری از مردم معانی را با یکدیگر خلط می‌کنند. نزاع و اختلاف بزرگتر در معنی دوم توسل است مخصوصاً به شکل دوم و سوم آن.

5. به اعتقاد من، ما نیاز داریم بین مفهوم شرک و مفهوم مشرک و نیز مفهوم کفر و مفهوم کافر، تفکیک کنیم.⁶ همچنین هنگام ارائه معیاری قانونی برای انتساب به اسلام و جماعت مسلمین و یا خروج از آنها باید بین مفاهیم کفر، شرک، ایمان و اسلام نیز قائل به تفکیک شویم؛ علاوه بر آن باید بین همین مفاهیم، هنگام ارائه یک معیار دینی عام نیز تفاوت قائل شویم. گاهی یک فعل مشرکانه – از نگاه و دید شما – از کسی سر می‌زند ولی این باعث نمی‌شود که همین شخص، ضرورتاً مشرک باشد و احکام شرک و کفر که در فقه مطرح است بر وی جاری گردد. به همین دلیل است که در احادیث، تعبیری هم چون «تارک نماز، کافر است» مشاهده می‌شود. مقصود از این تعبیر، کفر فقهی نیست. این نشان می‌دهد که مفهوم کفر و شرک، مفهومی مشکک و نسبی است و کفر و شرک فقهی، در درجه و رتبه‌ی معینی محقق می‌شود که البته اثرات جزایی و فقهی خاص خود را دارد. برای همین، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بسیاری از کسانی که امروزه از نظر گروه‌های تکفیری و افراطی همچون «جماعت هجرت و تکفیر»،⁷ مسلمان محسوب نمی‌شوند را مسلمان می‌دانست البته به معنی عضویت قانونی در جماعت مسلمین. در نگاه پیامبر اینان مسلمان بودند حتی اگر مرتکب افعال کافرانه همچون ترک نماز می‌شدند و یا حتی اگر منافق بودند.

از این روی معتقدم برخی مسلمین که از ایده‌ی افعال مشرکانه و شرک آلود، به ایده مشرک فقهی منتقل می‌شوند و سریعاً حکم به ارتداد مردم مردم می‌کنند، در فهم نصوص دینی، مرتکب خطای

⁶ . جای این بحث، فقه است و روزی به آن می‌پردازم. البته در مباحث تفسیری ام هنگام بررسی معنای کفر در قرآن – به مناسبت تفسیر

سوره‌ی ماعون – متعرض این بحث شده‌ام.

⁷ . جماعت دعوت و هجرت و یا جماعت تکفیر و هجرت – و یا جماعت مسلمین طبق نامگذاری خودشان – از گروه‌های افراطی هستند

که در تکفیر افراد گناهکار، بسیار متأثر از خواج می‌باشند. نشأت این جماعت در زندان‌های مصر بود که پس از آزادی اعضای جماعت، افکارشان منتشر شد. هسته‌ی اولیه این جماعت در سال 1965 شکل گرفت و موسس آن، شکرى مصطفی بود. (مترجم).

بزرگی شده‌اند از این جهت که همه‌ی این نصوص را در مقام ارائه‌ی یک امر قانونی و فقهی تلقی کرده‌اند. لذا مشاهده می‌شود که تارک جهاد را مرتد می‌دانند و نیز کسی که مطابق دستور خداوند حکم نمی‌کند را هم مرتد می‌دانند و سپس اعتقاد دارند قتال و جهاد علیه مرتد، اولویت دارد نسبت به قتال با کافر اصلی. اینگونه است که مشاهده می‌شود معیارها در نزد اینان، بسیار تغییر می‌کنند. معتقدم این، یک خطای اجتهادی بزرگ در فهم مجموعه‌ی نصوص دینی در این عرصه است. مرجع و منشأ این خطا، به نظر من به نادیده گرفتن اصطلاحات فقهی و قانونی و روی آوردن به معانی لغوی مفردات قرآن و سنت است.

امیدوارم زمان، این امکان را به ما بدهد تا در این ایده‌ی مهم به طور مبسوط بحث و تحقیق کنیم. این ایده همچنین می‌تواند بسیاری از نصوصی که برخی از شیعیان برای اثبات کفر مخالفین خود بر آن تکیه می‌کنند را نیز تفسیر کند. برخی از علمای متاخر – هر چند به شکل متفاوت از آنچه گفتیم – متوجه این مساله شدند. با این توضیحات گاهی می‌توان کسی را که تارک نماز است کافر خواند ولی این به معنای خروج وی از اسلام از لحاظ فقهی و حقوقی نیست.

آنچه گفته شد نمایی موجز و کوتاه از چارچوب اولیه‌ی بحث در رابطه با موضوع توسل است که البته برخی از تفصیلات دیگر را حذف کردم. امیدوارم مفید باشد ان شاء الله.